

هنوز می توان نویسنده‌ای اجتماعی بود

صفحه ۱۰

تنها دود است که می ماند

صفحه ۱۱

زندگی در سایه جنگ در «حلب»

صفحه ۱۲

فرکانس

انتخابم شبکه فرهنگ

هزارگاهی رادیو گوش می‌کنم و انتخابم فقط شبکه فرهنگ است. چون حرف‌های جدی‌ای برای گفتن دارد و وقت مخاطب برایش مهم است. سه سال پیش در همین شبکه فرهنگ، برنامه زنده‌ای به نام «پنجره‌ای رو به مهتاب» را اجرا می‌کردم. این برنامه به آیین‌ها و اسطوره‌های کهن ایران‌زمین می‌پرداخت. حدود ۱۰سال پیش هم به سفارش اداره کل نمایش رادیو و با همراهی چندین کارگردان دیگر، بیش از ۳۰ نمایش‌نامه را ضبط رادیویی کردم. از این تعداد، سه نمایش‌نامه سهم من بود: سیر دراز روز در شب، همه پسران من و دشمن مردم. در روزگار جوانی وقتی هنوز در سنندج بودم، بهترین تفریح برایم گوش‌کردن به داستان شب رادیو بود. هر شب ساعت ۸:۳۰، از رمان‌های بزرگ و داستان‌های تاریخی تا آثار اقتباس‌شده و تالیفی با صدای گویندگانی مثل رامین فرزاد، اکبر مشکین، هوشنگ سارنگ و دیگران، شب‌های زیبایی برای ما می‌ساخت. بدون شک یکی از انگیزه‌های من برای ورود به دنیای هنر، تأثیر عمیق شنیدن و تخیل‌کردن همین داستان شب و در کل رادیو بود. به گمان من رادیو سرنوشت بدی نخواهد داشت. اگر تکویم در شهرها، اما هنوز هم در روستاها رادیو بهترین دوست مردم است و مشاغل می هستند که گوش‌کردن به رادیو بخش جدانشدنی آنها هستند.



فرهنگ، برنامه زنده‌ای به نام «پنجره‌ای رو به مهتاب» را اجرا می‌کردم. این برنامه به آیین‌ها و اسطوره‌های کهن ایران‌زمین می‌پرداخت. حدود ۱۰سال پیش هم به سفارش اداره کل نمایش رادیو و با همراهی چندین کارگردان دیگر، بیش از ۳۰ نمایش‌نامه را ضبط رادیویی کردم. از این تعداد، سه نمایش‌نامه سهم من بود: سیر دراز روز در شب، همه پسران من و دشمن مردم. در روزگار جوانی وقتی هنوز در سنندج بودم، بهترین تفریح برایم گوش‌کردن به داستان شب رادیو بود. هر شب ساعت ۸:۳۰، از رمان‌های بزرگ و داستان‌های تاریخی تا آثار اقتباس‌شده و تالیفی با صدای گویندگانی مثل رامین فرزاد، اکبر مشکین، هوشنگ سارنگ و دیگران، شب‌های زیبایی برای ما می‌ساخت. بدون شک یکی از انگیزه‌های من برای ورود به دنیای هنر، تأثیر عمیق شنیدن و تخیل‌کردن همین داستان شب و در کل رادیو بود. به گمان من رادیو سرنوشت بدی نخواهد داشت. اگر تکویم در شهرها، اما هنوز هم در روستاها رادیو بهترین دوست مردم است و مشاغل می هستند که گوش‌کردن به رادیو بخش جدانشدنی آنها هستند.

آرم برنامه «جانی دالر»

هنگامی که راندگی می‌کنم، معمولا فرستنده‌های مختلف رادیویی را امتحان می‌کنم و هر برنامه‌ای که جذی‌دم کند، همان را گوش می‌کنم. اما در خانه، اولویت‌م با شبکه‌های موسیقی است. اصلا وقت کلی می‌کنم باید صدای رادیو در گوشم باشد، چون تلویزیون اذیتم می‌کند. به‌همین‌دلیل، رادیو همچنان جذابیتش را برایم حفظ کرده است. درواقع کودکی من با رادیو گذشت و هر شب منتظر شنیدن داستان شب بودم و با همان داستان شب هم به خواب می‌رفتم. حتی در نوجوانی و جوانی هم، وقتی درس من خواندم، باید رادیویی در کنارم بود و صدایش در گوشم می‌پیچید. این تمایل به گوش‌کردن رادیو، حتی در خارج از کشور و ۲۰ سالی که در ایران نبودم هم از بین نرفت. اتفاقا همین تازگی‌ها به این فکر افتاده‌ام که زنگ تلفن‌م را عوض کنم و به‌جایش آرم برنامه «جانی دالر» را بگذارم. دیرینگ دیرینگ دیرینگ دیرینگ ارادتمند: جانی دالر. چون من هم یکی از ارادت‌مندان این برنامه بودم و همیشه آن را دنبال می‌کردم. این روزها اما خبرهای خوبی از رادیو ندارم. دوستان رادیویی ما در حال ترک رادیو هستند. برنامه‌های کسل‌کننده، لودگی به‌جای طنز فحیم و ممیزی و سانسور مخاطبان رادیو را کم کرده است. چندروز پیش یک مسابقه تلفنی را از رادیو گوش می‌کردم. تمام افرادی که با این برنامه تماس می‌گرفتند و اتفاقا پاسخ درست به سؤال مسابقه می‌دادند، از شهرستان‌ها بودند و حتی به‌نام‌های آن را تهران یا این برنامه تماس نگرفت. خب، این مشکل و نظیر آن، نیاز به ریشه‌یابی دارد. این درست‌که رادیو هرگز فراموش نخواهد شد اما به‌حتم باید راه چاره‌ای برای مشکل کم‌ترشدن شنوندگان رادیو پیدا کرد.

رادیو مثل کتاب است

به‌طور مرتب رادیو گوش نمی‌کنم. ولی هفته‌ای یک‌بار، دوسر، آن هم وقتی در ماشین و در ترافیک هستم رادیو گوش می‌کنم. با اینکه تمایل خودم گوش‌کردن به رادیو است. اما کمبود وقت فرصت این کار را از من می‌گیرد. شبکه انتخابی من رادیو فرهنگ است. گاهی هم رادیو نمایش گوش می‌کنم. سال‌های پیش، بیشتر رادیو گوش می‌کردم. درواقع یکی از شنوندگان همیشگی رادیو بودم و چون برادر یا پسر هم‌سن‌وسال من در خانواده نبود و من پسر تنهایی بودم، انگیزه‌ام برای گوش‌کردن به رادیو زیاد بود. زمانی فرصتی پیش آمد و من شعری را در رادیو خواندم. آقای انور، استاد فن بیان، از این قطعه بسیار خوشش آمد و به من پیشنهاد کردند که در رادیو کار کنم. هرچند وسوسه تاتار و صحنه و ادامه تحصیل، مانع از ماندگاری من در رادیو شد، اما بی‌تردید، تأثیر رادیو در نوجوانی بر من سبب شد که شغل آینده‌ام را انتخاب کنم. باور کنید که بعد از شنیدن هر نمایش رادیویی یا حتی برنامه‌های صبح جمعه رادیو، تیپ‌های مختلف را با صدای خودشان تقلید می‌کردم. هنرمندانی مانند کمال‌الدین مستجاب‌الدعوه از جمله افرادی بودند که با نفوذ کلام و قدرت سخنوری و نمایشگری خود، می‌توانستند چنین اشتیاقی را در هر شنونده‌ای به‌وجود آورند. درکل، رادیو را رسانه‌ای دموکراتیک‌تر از تلویزیون می‌دانم. چون رادیو کمتر از تلویزیون تهاجمی است من در تمام زندگی‌ام حتی یک سرآل تلویزیونی هم ندیده‌ام. اما حتی وقتی به‌عنوان سیاه دانش‌کار می‌کردم و تلویزیون هم به خانه‌های مردم راه پیدا کرده بود، رادیو از کنارم دور نمی‌شد چراکه ارتباط‌گرفتن با رادیو، برایم آسان‌تر از تلویزیون بود. به گمان من رادیو هم مثل کتاب است. و به همان میزان می‌تواند تأثیر مستقیم بر مخاطب داشته باشد اگر خوانندگان کتاب یا شنوندگان رادیو کم ندهاند، نشانه حذف تدریجی کتاب یا منروی‌شدن رادیو نیست.



ناصر چشم‌آذر



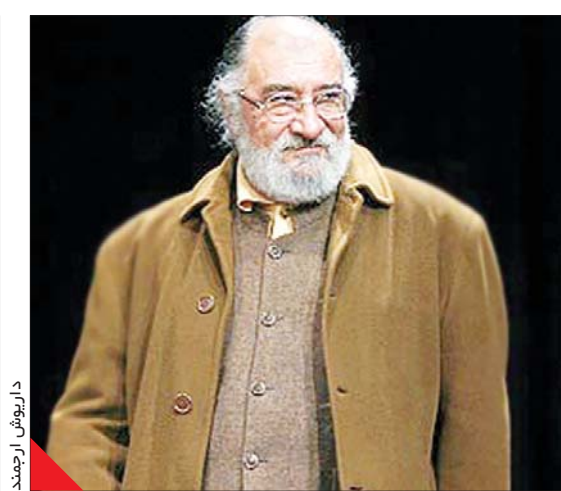
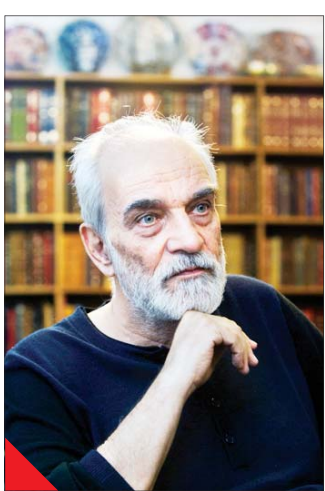
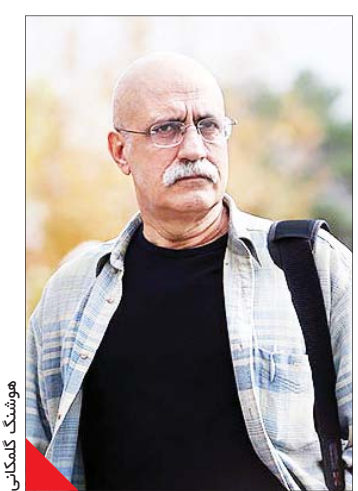
مریم زارعی

فرصت چندانی برای گوش‌کردن به رادیو ندارم. بیشتر در تاکسی و آرآنس رادیو گوش می‌کنم. الان بیشتر وقتم صرف نوشتن یک تحقیق سی‌وچندساله و همچنین نقاشی‌کردن می‌شود. با این‌حال حتی هنگام نقاشی هم نمی‌توانم رادیو گوش کنم، چه برسد به نوشتن. حواسم پرت می‌شود و تمرکز-م را از دست می‌دهم. من هیچ‌گاه با رادیو همکاری نداشته‌ام. حتی کسی از من نخواست‌ه که نمایش‌نامه‌های من برای رادیو تنظیم و اجرا شوند. خاطره جالبی از رادیو دارم؛ بهتر است بگویم از دید نمایش رادیویی، که یکی از بازیگران قرار بود ضربه‌ای به بازوی چپ بازیگر دیگر بزند. صدايي آمد و بازیگر روبه‌رو گفت: «آه، بازوی چپم! به‌هرحال معتقدم که رادیو رسانه باارزشی است و تنهایی آدم‌ها را پر می‌کند. یادم نمی‌آید که رادیو شنونده نداشته باشد یا مهجور مانده باشد. همین حالا هم در هر برنامه‌ای که شما از رادیو گوش کنید، با تماس‌های زیادی از سمت مردم مواجه می‌شوید.

رادیو، فراموش نمی‌شود



معمولا از صبح تا ساعت پنج عصر رادیو گوش می‌کنم و بیشتر شبکه فرهنگ و شبکه نمایش را دنبال می‌کنم. اصولا من رادیویی هستم تا تلویزیونی. حتی خارج از کشور که بودم، بیشتر رادیو گوش می‌کردم تا اینکه تلویزیون نگاه کنم. اما به‌گمانم الان دیگر رادیو نمی‌تواند سر یک ساعت مشخص، افرادی را دور خود جمع کند که مثلا داستان شب گوش کنند. در نوجوانی مخاطب همیشگی برنامه‌ای بوده به نام «برنامه دوم». این برنامه مشخصا به تاتار می‌پرداخت و نمایش‌نامه‌های خارجی و ایرانی در آن خوانش می‌شد. افرادی مثل نیکو (خردمند)، بیژن مفید، سربوس ابراهیم‌زاده، بهزاد فرانهای، آقای شنگله و دیگران این برنامه را اداره می‌کردند و بسیار پربار و مفید بود. خودم هم به‌شخصه با رادیو همکاری کرده‌ام. چندین نمایش‌نامه را ترجمه، اقتباس و به‌نوعی ایرانیزه کردم. تنظیم این نمایش‌نامه‌ها برای رادیو هم کار خودم بود. نمایش‌نامه‌های اهالی ماه، پسران خورشید و جشن سالگرد، از این دست تجربه‌های رادیویی من بودند. آن زمان هنوز مرحوم احمد آقاقلو زنده بودند و در این نمایش‌ها با ما همکاری کردند. به نظرم کارهای خوبی شدند و بهترین یادبود من از رادیو هستند. اگر بخواهم پیشنهادی برای پیش‌ترشدن شنوندگان رادیو و بالابردن سطح کیفی برنامه‌ها ارائه کنم، استفاده از متخصصان برنامه‌سازی برای رادیو، افزایش فرستنده‌های رادیو و دادن حق انتخاب بیشتر به مخاطبان، بهترین راهکار‌هایی است که به ذهنم می‌رسد. الان چند سالی است که در تاتار از سوپرستارهای سینما استفاده می‌کنند. این رویکرد می‌تواند در رادیو هم اجرائی شود. به گمان من رادیو هرگز فراموش نخواهد شد.



هنرمندان هنوز رادیو گوش می‌کنند؟

رادیو، رسانه دموکراتیک

رویکرد برنامه‌سازی‌اش را به همین شکل ادامه دهد، بدون شک هیچ آینده‌ای در میان رسانه‌ها نخواهد داشت.

ناصرچشم‌آذر

زمانی که پشت فرمان ماشین هستم، ۷۰ درصد وقتم را رادیو گوش می‌کنم. رادیو فرهنگ، رادیو قرآن و رادیو پیام شبکه‌هایی هستند که بیشتر گوش می‌کنم. از سال ۴۷ که به‌عنوان نوازنده آکاردئون همکاری‌ام را با رادیو شروع کردم، تا همین حالا که هنوز هم به صورت پراکنده با گروه کودک و مسابقه و سرگرمی رادیو همکاری می‌کنم، ارتباطم با رادیو قطع نشده است. در کودکی و نوجوانی جز، طرفداران قصه‌های هزارویک شب، با صدای استاد مانی بودم. اما بهترین خاطره‌ام از رادیو برنامه‌ای بود به نام «هقان». حدود ۹ سال داشتم و این برنامه با آرم و تیتراژی که استاد مرتضی حنانه ساخته بودند، دوشنبه‌شب‌ها پخش می‌شد. آن زمان ایشان تازه به وطن بازگشته بودند. هنوز هم ملودی آن تیتراژ در خاطر هست و من با شنیدن این تیتراژ، طرفدار این برنامه شدم. شاید هم از اینکه شغل آینده‌ام را پیدا کرده بودم، شادمان بودم. رادیو در همه‌جای دنیا مخاطبان خاص خودش را دارد. اما با پیشرفت تکنولوژی، رسانه‌های دیگر هم طرفداران خودشان را خواهند داشت. اعتقاد دارم که عملکرد رادیو باید براساس سوزه‌های اجتماعی باشد و به موسیقی اهمیت بیشتری داده شود.

سعیدراد

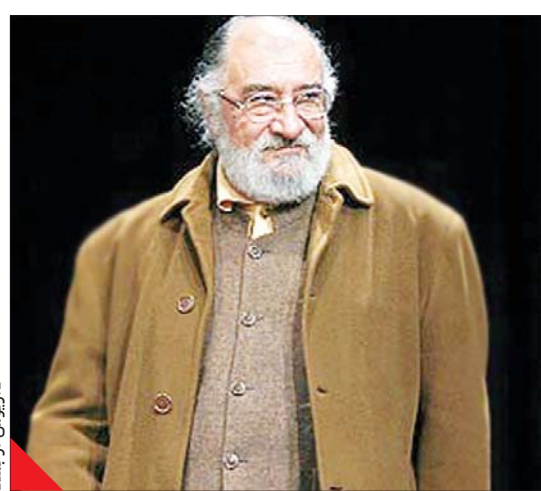
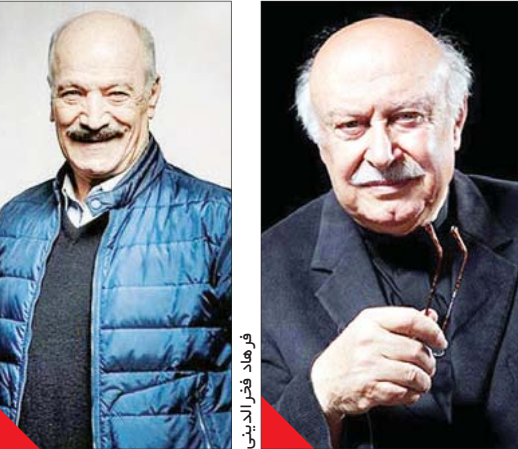
وقتی پشت فرمان ماشین هستم، رادیو ورزش را گوش می‌کنم. آن‌هم فقط مسابقه‌های فوتبال و کشتی که به‌طور زنده پخش می‌شوند. اما شنونده دائم رادیو نبوده و نیستم. درواقع به علت فعالیت حرفه‌ای‌ام در سینما، فرصت رادیو گوش‌کردن نداشته‌ام. الان هم دیدن برنامه ۹۰ یا پیگیری برنامه هفت از تلویزیون، برایم جذاب‌تر است. در طول این سال‌ها دوبار به‌عنوان میهمان به برنامه‌های آقای صالح‌علا و آقای مسعود فروتن دعوت شده‌ام. ولی همکاری دیگری با رادیو نداشته‌ام. اگر رادیودی از رادیو در ذهنم مانده باشد، داستان شب است که در کودکی با مادر بزرگم گوش می‌کردیم. اما الان دیگر رادیو گوش نمی‌کنم که مقایسه‌ای داشته باشم. تنها معتقدم که هرچیزی به‌دگرگونی نیاز دارد و رادیو هم از این امر مستثنا نیست.

مریلزارعی

رادیو گوش می‌کنم و هنوز هم با شنیدن رادیو احساس آرامش می‌کنم. اما واقعیت این است که وقتی در ماشین هستم فرصت گوش‌کردن به رادیو را پیدا نمی‌کنم. نگفته‌نماد که در ماشین، موسیقی انتخابی خودم را گوش نمی‌کنم. بلکه فقط رادیو گوش می‌کنم. شبکه‌های موردعلاقه‌ام رادیو فرهنگ، رادیو تهران و رادیو جوان هستند. اصولا خانواده ما یک خانواده رادیویی است و مادرم بیشتر از همه ما رادیو گوش می‌کند. رادیو برایم یادآور خاطرات پدربزرگ و مادر بزرگم است. به نظرم رادیو مسئولیت بزرگی دارد که همان نقش تربیت‌کنندگی‌اش است. اگر برنامه‌ای درست و اصولی کار کند، باید تا سال‌های طولانی اثرش در ذهن مخاطب بماند. اما الان بعضی برنامه‌های رادیو را که می‌شنوم، درمی‌یابم که تا چه حد از فضای آموزنده و وجهاتی که در گذشته داشته‌اند فاصله گرفته‌اند. به‌شخصه برای این‌گونه برنامه‌ها وقت نمی‌گذارم و شبکه را عوض می‌کنم. چون مطلبی به دانسته‌ها یا ندانسته‌های من اضافه نمی‌کند. مخاطب رادیو مردم هستند و مردم هرگاه از شنیدن برنامه‌ای در رادیو احساس امنیت کنند و فکر کنند که دانش و اطلاعات درستی به آنها می‌دهد، حتی سرب یک ساعت مشخص رادیو را روشن خواهند کرد. در غیراین صورت، هر رسانه دیگری را به رادیو ترجیح می‌دهند. نتیجه این امر، روی آوردن مردم به سریال‌های بی‌محتوای ماهواره‌ای است که فرهنگ زیبای ایرانی را نشانه رفته‌اند؛ ضرری که هرگز جبران نخواهد شد. بهترین خاطرم از رادیو، برنامه‌های نوستالژیک مثل داستان شب، قصه ظهر جمعه و همچنین برنامه فراموش‌نشدنی صبح جمعه با شما هستند. به گمان من رمز ماندگاری و موفقیت برنامه‌های خوب رادیو در این است که گویندگانی که مردم را با صدای خودشان در رادیو اخت می‌دهند، سر از تلویزیون درنیاورند. برای خود من این موضوع سبب شده که دیگر برنامه‌های رادیویی فلان مجری که ناگهان از رادیو به تلویزیون کوچ کرده، جذابیت گذشته را نداشته باشد. در مورد آینده رادیو، به‌شخصه احساس نگرانی می‌کنم اما سعی می‌کنم که این نگرانی را بروز ندهم و بعید می‌دانم روزی بیایم که رادیو مخاطب نداشته باشد. بااین‌همه معتقدم که برنامه‌سازان رادیو باید با آثاآر از رنشدن نگهاری شده‌ است؟ امیدوارم که امتدادش تا در آینده، مردم از آنها و برنامه‌شان به نیکی یاد کنند.

فرهادفخرالدینی

خیلی کم رادیو گوش می‌کنم. درواقع فرصتی برای رادیو گوش‌کردن ندارم. مگر زمانی که در ترافیک مانده باشم. از بین فرستنده‌های رادیویی، شبکه فرهنگ را ترجیح می‌دهم. از سال ۴۴ که رسما به‌عنوان نوازنده وارد رادیو شدم تا سال ۵۲ که رهبر ارکستر دلمی رادیو و تلویزیون ملی شدم، برای هنرمندان زیادی آهنگ‌سازی کردم و برای آهنگ‌سازان بسیاری کار تنظیم ساخته‌هایشان را انجام دادم. موسیقی می‌تواند و باید که مهم‌ترین عنصر رادیو باشد. سؤال این است که از بین آن‌همه موسیقی فاخر یا هویت ملی، که برای رادیو تولید و ضبط شد، چرا امروز حتی یک قطعه هم پخش نمی‌شود؟ آیا اصلا آرشو موسیقی رادیو – که به عقیده من باید تبدیل به موزه موسیقی ایرانی شود- هنوز هم وجود دارد؟ آیا در طول این سال‌ها از این آثار ارزشمند نگهاری شده‌ است؟ امیدوارم که امتدادش خوبی بوده باشیم. آن روزها در رادیو وفاداری به حس زیاد بود. خاطرم هست



مهدی جوانبخت: ۷۵ سال از عمرش می‌گذرد. فرازونشیب بسیار دیده و سرودگرم روزگار بسیار چشیده است. در جنگ و صلح و غم و شادی، بار و بار مردم بوده و به قول امروزی‌ها؛ مدام خود را «به‌روز» کرده است که اگر تکویم بیش از زمانه و انسان‌ها، اما کمتر از آنها هم رنگ صدا عوض نکرده است و چه کسی است که با شنیدن نام این مونس و همراه همیشگی، به احترام کلاه از سر بر ندارد؟ یا خاطره‌ای در ذهنش جان نکیرد؟ رادیو؛ تکرار همین واژه هم می‌تواند امروز، فرصت یا حتی تمایل شنیدن‌کردن به رادیو را نداشته باشند. پرسش‌های ما را به دنیای افسونگر صداها برود؛ صداهایی که برای همیشه در حافظه زمان ثبت و ضبط شده و می‌شوند؛ صداهایی که هرکدام، رؤیایی شیرین را به ذهن‌ها متبادر می‌کنند و رادیو، خانه ابدی این صداهاست. باری؛ اکنون که پس از ۱۰ سال، صفحه رادیو به روزنامه «شرق»- که خود مبتکر این صفحه بود- بازگشته است، با چند پرسش ساده به سراغ هنرمندان رقتیم؛ هنرمندانی که برخی از آنان در سالیان پیش، حکم والدین فرزند نویابی به نام رادیو را داشته‌اند. اما شاید امروز، فرصت یا حتی تمایل شنیدن‌کردن به رادیو را نداشته باشند. پرسش‌های ما از این قرار است: آیا هنوز هم رادیو گوش می‌کنید؟ بیشتر شنونده چه شبکه‌ای هستید؟ آیا با رادیو همکاری داشته‌اید؟ با توجه به نوستالژیک‌بودن رادیو، بهترین خاطره‌تان از رادیو چیست؟ و درنهایت، هر سرنوشتی برای آینده رادیو متصور هستید؟ شما می‌توانید پاسخ‌های دوستان هنرمند را به‌ترتیب این سؤال‌ها دنبال کنید. تنها ذکر این نکته ضروری است که برای احترام به افراد، اسامی آنان خواننده حرفی القبا تنظیم شده است. می‌ماند پرسش پایانی که نگارنده از شما بخواهند گرامی می‌پرسد: آخرین‌بار کی رادیو گوش کردید؟

داریوش ارجمند

در ماشین رادیو گوش می‌کنم. بیشتر شنونده رادیو پیام هستم. به‌شخصه انس بسیاری با رادیو داشته‌ام. یادم هست که در کودکی وقتی به دماوند می‌رفتم، مرحوم گرشا رونوی جعبه کوچکی به دست داشت که همه ما را افسون می‌کرد. جالب اینکه این رادیو همه‌جا کار می‌کرد. در کوه و دشت و یا هر جا که اتراق می‌کردیم، عشق ما بچه‌ها به رادیو از همان زمان جاری گرفت. کمی بعدتر سعی کردیم که خودمان رادیو درست کنیم، با دو، سه‌تا قوطی و به مقدار سیم و البته موفق هم شدیم. تا اینکه در جوانی با رادیو مشهد و با برنامه‌های ادبی- هنری همکاری کردم. در نمایش‌ها صدایشکشی می‌کردم و یک‌بار هم شعر بلندی از من با عنوان «قصه دختر ماه» از رادیو پخش شد. حال غریبی به من دست داد که هرگز فراموش نمی‌کنم. اصلا در خانواده ما همه اهل رادیو بودند. وقتی اکبر کلیایکانی در رادیو می‌خواند، خانه ما حکومت‌نظامی می‌شد. ما از صبح با برنامه «صبح‌بخیر» – که اولین‌بار در رادیو مشهد توسط احمد خرسند ابداع شد و سپس در رادیو تهران و دیگر شهرستان‌ها هم، این شکل برنامه صبحگاهی اجرا شد- شنونده رادیو بودیم تا شب که داستان شب پخش شود و با صدای راه شب به خواب برویم. فراموش نکنیم که تلویزیون نگاه ما را از هم زدند! آن روزگار همه سر سفره شام به قصه شب گوش می‌کردند، اما نگهشان از هم دریغ نمی‌شد. نکته‌ای دیگر؛ هنگام می‌دادن که رادیو باعث رشد تخیل انسان می‌شود، درحالی‌که تلویزیون چنین امکانی ندارد. بهترین گواه برای این ادعا، گزارش‌های ورزشی استاد بهمنش است. ایشان قدرت این را داشتند که از صدا برای شنونده، تصویر بسازند. چنان با شور و حرارت مسابقه فوتبال یا کشتی را گزارش می‌کردند که انگار ما هم وسط ورزشگاه هستیم و با چشم‌مان بازی را دنبال می‌کنیم. از این دست انسان‌های هنرمند و فرهیخته در رادیو بسیار بود. این بزرگان، نگهبان هنر و ادب و موسیقی ایرانی در رادیو بودند. اما هم باید از این میراث گرانبها نگهداری شایسته‌ای کنیم. ایمان قاطع و راسخ دارم که رادیو هرگز به انزوا نخواهد رفت. ولی باید به فکر تولید بیشتر و بهتر برنامه‌ها و موسیقی‌هایی باشیم که درخور مقام و منزلت رادیو هستند. زیرا به قول شاعره فقیدمان، فروغ فرخزاد: تنها صداست که می‌ماند.

آیدین آغداشلو

در گذشته خیلی رادیو گوش می‌کردم. اما الان دیگر رادیو گوش نمی‌کنم. درواقع حتی به سلیقه و انتخاب خودم هم رادیو را روشن نمی‌کنم، نه برای گوش‌کردن به موسیقی و نه حتی شنیدن اخبار. اتفاقا رادیو بنابر همین دو رکن اساسی موجودیتش را کامل می‌کند. اما برنامه‌ریزی نادرست برای رادیو، موعظه و نصیحت‌کردن به‌جای آموزش و تربیت و نیز- برنامه‌های معمولا بی‌محتوا، مخاطب را از رادیو دور کرده است. برنامه‌سازی در رادیو باید براساس واقع‌بینی و با نگاه جامعه‌شناختی صورت پذیرد نه براساس توهم. رادیو هنوز هم در همه‌جای دنیا، مؤثرترین رسانه است و باید اختیار انتخاب به ذهن‌ها و سلیقه‌های مختلف بدهد. مثلا من ۹ ماه در تورنتو نقاشی می‌کردم؛ شهری که نمی‌توان آن را شهری فرهنگی خواند. چون سلیقه‌های کمال‌ناپاقه درونش زیاد است و در طول این مدت حتی یک ضبط صوت نداشتم. ولی یک رادیو داشتم و هنگام کار، شبکه‌های موسیقی را گوش می‌کردم. بسیار هم راضی بودم. اگر میل به شنیدن موسیقی کلاسیک با جاز یا هر نوع موسیقی دیگری داشتم، فقط کافی بود تا موج رادیو را عوض کنم. افسوس می‌خورم که چرا این اتفاق در اینجا روی نمی‌دهد. بهترین خاطره من از رادیو، برنامه‌ای بود که پیش از انقلاب از رادیو پخش می‌شد. خطیب و روحانی برجسته و ممتازی به نام مرحوم راشد، هر پنجشنبه‌شب با کلامی شیرین به صحبت با مردم می‌پرداخت. موفقیت ایشان در نشان‌دادن راه‌ها هدایت انسان‌ها بود و نه نصیحت‌کردن مدام و موعظه بی‌نتیجه. با اینکه بارها به‌عنوان کارشناس برنامه‌های تجسمی با رادیو (فرهنگ) همکاری داشته‌ام، معتقدم که اگر رادیو